

«فاذا استجار المشرك لينظر في ما تندب اليه الدعوة الحقّة و يتبعها ان اتضحت له كان من الواجب اجارته حتى يسمع كلام الله و يرتفع عنه غشاوة الجهل و تتم عليه الحجة... ان قوله: «حتى يسمع كلام الله» غاية للاستجارة و الاجارة فيتنغيًا به الحكم؛ فالاستئمان إنما كان لسمع كلام الله و استفسار ما عند الرسول من مواد الرسالة فيتقدر الامان الذي يعطاه المستجير المستأمن بقدره فإذا سمع من كلام الله ما يتبين به الرشد من الغي و يتميز به الهدى من الضلال انتهت مدّة الاستجارة و حان أن يردّ المستجير الى مأمّنه و المكان الخاصّ به الذي هو في أمن فيه ، لا يهدّده فيه سيوف المسلمين ليرجع الى حاله الذي فارقه و يختار لنفسه ما يشاء على حرّية من المشيئة و الارادة ... أن المراد بكلام الله مطلق آيات القرآن الكريم، نعم يتقيّد بما ينفع المستجير من الآيات التي توضّح له اصول المعارف الالهية و معالم الدين ...»^۱.

به نظر می رسد محدودیتی که در مقابل اندیشه تعمیم به منصبه ظهور رسیده است، موجه و قابل دفاع نیست؛ با این توضیح :

امان دادن به غیر مسلمان گاه فارغ از دلالت آیه بررسی می شود و گاه با توجه به دلالت آیه.

- در فرض اول، باید گفت: هر گاه امان دادن مصلحتی شرعی برای فرد مستامن یا مسلمان یا کشور، داشته باشد، جایز است و نوع انگیزه مستامن مهم نیست. به تعبیر دیگر، آن چه مهم است، فائده امان دادن است نه غرض مستامن و آنچه تعیین کننده حکم مساله است، وجود مصلحت است، بلکه ظاهر برخی تعابیر فقهی کفایت عدم مفسده است.

به عنوان مثال شهید ثانی در متنی ممزوج با متن کتاب «لمعه» می فرماید(با تلخیص) :

«و يترك القتال وجوبا لامور : احدها الامان و لو من آحاد المسلمين لآحاد الكفار و المراد بالآحاد ، العدد اليسير و هو هنا العشرة فما دون او من الامام او نائبه للبلد و ما هو اعم منه و للآحاد بطريق اولی. و شرطه ان يكون قبل الأسر اذا وقع من الآحاد . اما من الامام – عليه السلام ؟ - فيجوز بعده و عدم المفسدة و قيل وجود المصلحة...»^۲.

واضح است که گسست وجود مصلحت از عدم مفسده در صحن واقع و خارج و داشتن داوری متقن در این پیوند، گاه کار آسانی حتی از نهاد تشخیص این دو نهاد نیست؛ چنان که هر گاه فرض را در محیطی ببریم که صحنه، صحنه قتال است، اکتفا به محض عدم مفسده، مشکل می نماید و برای خروج از وضعیت موجود به ضدآن، دلیل لازم دارد و آن چه می تواند دلیل و مخرج از یک موضوع به موضوع دیگر باشد، وجود مصلحت است. به عبارت دیگر قدر متیقن از فرض جواز، فرض وجود مصلحت است.

۱. المیزان في تفسير القرآن، ج ۹، ص ۱۵۸ و ۱۵۹.

۲. الروضة البهية، كتاب الجهاد، ج ۱، ص ۲۵۹.

البته در اعتبار امان دادن از آحاد به آحاد در محیطی که حکومت متمرکز (به ویژه حکومت معصوم - علیه السلام - یا ماذون از طرف ایشان) وجود دارد، میتوان بحث‌ها و ملاحظاتی داشت، هر چند نباید این حکمت حکیم را ساده گرفت و ناموجه آن را در بوته نقد قرار داد.

• **فرض دوم** بررسی مساله امان در محدوده آیه است. نسبت به آیه احتمالاتی - بدو - مطرح است؛ بدین قرار:

فقره «حتی یسمع کلام الله» قید استجاره باشد یا قید اجاره یا هردو. در فرض دوم «حتی» برای بیان غایت باشد یا صیروت و نتیجه. و در هر فرض مراد صرف شنیدن یعنی پیش آمدن زمینه شنیدن باشد یا شنیدنی که بر آن تاثر مستامن مترتب باشد. بر این اساس با احتمالاتی متعدد مواجه هستیم و اگر ظهور رجوع حتی به اجاره را بپذیریم - که البته ادعای آن آسان نیست - و مراد از سماع را صرف مطلع شدن و در فضا قرار گرفتن بدانیم، باز هم محدودیتی که بیان شد، قابل دفاع نیست. پس حق این است که آیه را باید در فضایی وسیع تر از اندیشه دوم معنا کرد.

یادکردی از عقد ذمه در مجال حاضر

با یادکرد از عقد امان، اشاره به «عقد ذمه» هر چند به استطراد مناسب است در عقد ذمه، کفار اهل کتاب که در بلاد اسلامی متوطن هستند^۳ تحت شرایطی توسط حاکم اسلامی یا ماذون از طرف او در امان قرار می‌گیرند و مصونیت مالی و جانی پیدا می‌کنند، در حالی که در عقد امان، اهل کتاب بودن شرط نیست، چنان که نسبت به توطن در بلاد اسلام بشرط لا است و اگر انگیزه وی را نیز دخیل بدانیم، قهرا از این جهت هم بین دو پدیده تفاوت دیگری نیز رخ می‌نماید. چنانکه امان میتواند صادر از طرف آحاد مسلمین باشد.

مصونیت قضایی دیپلماتیک، عقد امان و عقد ذمه، اشتراک‌ها و افتراقات

آن چه گذشت، به خوبی میتواند تفاوت این سه نهاد را روشن سازد، بدون این که در مجال حاضر، اقتضای بسط بحث در این باره باشد. آن چه مورد اشاره باید قرار گیرد، عبارت است از: